



حسین تربیتی

در آن شب، شام را شوری دگر بود
 تو گویی شام عاشوری دگر بود
 سه ساله دختری چون «ماهپاره»
 فرو می ریخت از چشمش ستاره
 ز تو دارم تمنّا جان بابا
 مرا بسا خود بپر در نزد زهرا
 که گیرم در بغل مانند جانش
 دهم من جای سلی را نشانش

وجود رقیّه در هاله ای از ابهام

مهم ترین بحث در این دوران
 درباره حضرت رقیّه علیها السلام این است که
 آیا اصلاً چنین دختری وجود داشته؟
 و آیا امام حسین علیه السلام فرزند دختری سه
 یا چهارساله به این نام داشته است؟

طواف شمع چون پروانه می کرد
 به دستش زلف بابا شانه می کرد
 پدر را از لب خود نوش می داد
 از آن سو عمّه او گوش می داد
 سر و روی پدر را ناز می کرد
 برایش عقده دل باز می کرد
 به قربان سر نورانی تو
 چرا خون ریزد از پیشانی تو
 رخ من نیلی از سلی است ای سر
 لبان تو چرا نیلی است ای سر
 مگر چوب جفا بوسیده بابا
 که خون بر روی او خشکیده بابا
 تو از چوب جفا داری نشانه
 مرا باشد نشان از تازیانه

پرسش دامن بزنند و وجود او را در هاله‌ای از ابهام ببرند.

آنچه اکنون در پی آن هستیم، بررسی این قصه تاریخی است، به دور از افراط و تفریطها و براساس آنچه از منابع گذشته و حال در دست ما وجود دارد.

تعداد دختران امام حسین رضی الله عنه و

منابع تاریخی

مورخان و مقتل‌نویسان در بیان فرزندان حضرت ابا عبد الله رضی الله عنه هنگامی که به دختران او رسیده‌اند، به ذکر دو دختر به نامهای «فاطمه» و «سکینه» بسنده کرده‌اند.^۱

۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ج ۴، ص ۷۷، الارشاد، سلسله مؤلفات شیخ مفید، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ ق، ج ۲، ص ۱۳۵، اعلام الوری، طبرسی، قم، مؤسسه آل البیت رضی الله عنهم، اول، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۴۷۸، نسب قریش، مصعب الزبیری، قاهره، دار المعارف، سوم، ص ۵۹، انساب الاشراف، بلاذری، بیروت، دار الفکر، اول، ۱۴۰۱ ق، ج ۳، ص ۱۲۸۸، تذکره الخواص، سبط بن جوزی، مؤسسه اهل البیت رضی الله عنهم، ص ۲۴۹.

پاسخ به این پرسش، آسان نیست. از یک سو وجود قبری در شام به این نام و پذیرش وجود این دختر در جامعه شیعی، آن هم به صورت مسلم و انکارناپذیر و نقل دهها داستان درباره کرامت او و حتی بعضی غلوها و تندروها از ناحیه برخی مداحان درباره سرگذشت او، مسئله را آن چنان مسلم و حتمی جلوه داده است که کسی به راحتی جرئت نمی‌کند این پرسش را مطرح کند؛ چرا که امکان متهم شدنش از ناحیه اذهان جامعه شیعی به شدت وجود دارد.

از سوی دیگر، کمبود منابع تاریخی دسته اول و قدیمی در این باره به این پرسش دامن می‌زند که آیا به واقع، چنین دختری وجود داشته است؟ ممکن است حتی برخی افراد مغرض به دلیل اثر سازنده و جانسوزی که زیارت و مصائب این سه ساله بر روح مردم دارد به این

برخی نام «زینب» را نیز بدانها افزوده‌اند.^۱ و البته در منابع متأخران، گاه تا هشت دختر برای آن حضرت نام برده‌اند که عبارت‌اند از: فاطمه کبری، فاطمه صغری، زبیده، زینب، سکینه، امّ کلثوم، صفیه و دختری که در خرابه وفات کرده است که بعضی نامش را زبیده و بعضی رقیه گفته‌اند.^۲ اما در هیچ یک از منابع تاریخی اولیه، نامی از دختر خردسالی سه یا چهار ساله برای امام حسین علیه السلام که اسم آن رقیه یا فاطمه صغری و یا با نامی دیگر، دیده نشده است و نیز اینکه هنگام اقامت کاروان اسیران در شام، چنین دختری با آن صحنه غمناک و شهادت اسفناک مشاهده نشده است. آری، در برخی کتابهای متأخر، شرح حال این دختر آمده است که به زودی بدان اشاره می‌شود.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا از چنین دختری با آن سرنوشت غمبار، در کتابهای تاریخی اولیه، سخنی به میان نیامده است و این جریان را ثبت نکرده‌اند. در جواب باید گفت که شیعیان در طول تاریخ بر اثر حکومت حاکمان جور، یا فرصت و مجال ثبت حوادث تاریخی را پیدا نکرده‌اند و یا در صورت ثبت، ستمگران آثار علمی و تاریخی‌شان را سوزانده‌اند و از بین برده‌اند؛ مانند کتاب‌سوزی مشهور محمود غزنوی در ری در سال ۴۲۳ ق، کشتار و کتاب‌سوزی طغرل در بغداد در عصر شیخ طوسی، داستان حسنک وزیر و آوارگی فردوسی، کشتارها و کتاب‌سوزیهای «جزآر» حاکم مشهور عثمانی در شامات، در جنوب لبنان و...^۱

از اینرو ممکن است این جریان در کتب تاریخی گذشته بوده؛ ولی سپس

۱. کشف الغمّة فی معرفة الائمة، اربلی، تبریز،

سوق مسجد الجامع، تحقیق رسولی، ج ۲، ص ۳۸.

۲. رک: تذکرة الشهداء، حبیب الله کاشانی،

ص ۱۹۳، به نقل از: ستاره درخشان شام، ص ۱۹۵.

۱. ستاره درخشان شام، علی ربّانی خلخالی، قم،

انتشارات مکتب الحسین، اول، ص ۱۷.

زمانی که اشعار معروف «یا ذَهْرُ أَفْ لَکَ مِنْ خَلِیلٍ...» را ایراد فرمود، زینب رضی الله عنها و اهل حرم، فریاد به گریه بلند کردند.

حضرت آنان را امر به صبر کرد؛ آن‌گاه فرمود: «یا أُخْتَاهُ یا أُمَّ کُلثُومِ، وَأَنْتِ یا زَیْنَبُ وَأَنْتِ یا رَقیَّةُ وَأَنْتِ یا فَاطِمَةُ، وَأَنْتِ یا رَبَّابُ، أَنْظُرْنَ إِذَا آنا قُتِلْتُ فَلَا تَشَقَّقْنَ عَلَیَّ جَیْباً وَلَا تَخْمَشْنَ عَلَیَّ وَجْهاً وَلَا تَقْلُنَّ عَلَیَّ هَجْرًا»^۲ خواهرم ام کلثوم و تو ای زینب و تو ای رقیه و تو ای فاطمه و تو ای رباب دقت کنید زمانی که من به قتل رسیدم، [در مرگم] گریبان چاک نزنید و صورت نخرائید و کلامی ناروا بر زبان نرانید.»

طبق این سخنان، نام رقیه به زبان امام حسین رضی الله عنه جاری شده است. پس باید یکی از بستگان نزدیک حضرت باشد و از آنجا که بین خواهران و یا همسران، شخصی با این نام نداشته‌ایم

از بین رفته باشد. شاهد این ادعا از بین رفتن کتاب پیراج «الحاویه فی مثالب معاویه»، تألیف قاسم بن محمد بن احمد مأمونی از علمای اهل سنت است. کامل بهائی، اصل قصه رقیه را از آن نقل کرده است.^۱ به این سبب است که در مسائل فقهی، گاهی منبع و مدرک یک حکم از بین رفته است. فقها، شیاع یک حکم را بین شیعه در صورت اتصال به دوران معصوم، معتبر می‌دانند.

شواهدی بر وجود رقیه

با اینکه در تواریخ رسمی قرون اولیه، سرگذشت رقیه نیامده است؛ ولی با این حال برخی روایات و منابع به اسم او اشاره کرده‌اند که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۱. محدث و مورخ جلیل القدر، مرحوم سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ق) می‌نویسد: «حضرت سید الشهداء،

۲. اللهوف، سید بن طاووس، تحقیق شیخ فارس تبریزیان (حسّون)، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۴ ق، ص ۱۴۰ و ۱۴۱ و ستاره درخشان شام، ص ۱۶.

۱. رک: ستاره درخشان شام، همان، ص ۱۵، فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، دار الکتب الاسلامیه، ص ۱۱۱.

وَدِيعَةُ رَبِّي، الْيَوْمَ قَدْ قَرُبُ الْوَعْدُ؛^۱ ای زینب! ای سکینه! ای فرزندان من! چه کسی بعد از من برای شما [و سرپرست شما] خواهد بود؟ ای رقیه! ای ام کلثوم! شما امانت پروردگار من هستید. امروز وعده [شهادت] نزدیک است.»

اینجا هم در ردیف خواهران و دختران اسم او وجود دارد؛ به‌ویژه کلمه ودیعه می‌رساند که در این مجموعه نزدیکانی بوده‌اند که حضرت در قبال آنها مسئولیت دارد و به عنوان امانت الهی برای حضرت مطرح بوده‌اند.

۴. در برخی روایات آمده است که حضرت سکینه در روز عاشورا به خواهر سه ساله‌اش که به احتمال قوی همان رقیه باشد، گفت: «بیا دامن بابا را بگیریم و مانع رفتن و کشته شدنش شویم.»

به احتمال، دختر حضرت، مقصود است.

۲. امام حسین علیه السلام پس از شهادت علی اصغر به ظاهر به عنوان خداحافظی به خیمه آمد؛ آن‌گاه فریاد برآورد: «يَا أُمَّ كَلْثُومَ، وَيَا سَكِينَةَ وَيَا رُقِيَّةَ وَيَا عَاتِكَةَ وَيَا زَيْنَبُ يَا أَهْلَ بَيْتِي عَلَيْنَا مِثْلُ السَّلَامِ؛^۱ ای ام کلثوم! ای سکینه! ای رقیه! ای عاتکه! ای زینب! ای اهل بیت من! خداحافظ!»

اینجا هم از رقیه در ردیف خواهران و دختران نام برده شده است.

۳. آورده‌اند که امام حسین علیه السلام در آخرین لحظات حیات خویش، هنگام مواجهه با شمر چنین فرمود: «أَلَا يَا زَيْنَبُ يَا سَكِينَةَ! أَيَا وَوَلَدِي! مَنْ ذَا يَكُونُ لَكُمْ بَعْدِي؛ أَلَا يَا رُقِيَّةَ! يَا أُمَّ كَلْثُومَ! أَنْتُمْ

۱. مقتل الحسين و مصرع اهل بيته وأصحابه في كربلاء، المشتهر بمقتل أبي مخنف، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۲ ش، ص ۱۳۱ و رک: ینابيع المودة، قندوزی، ص ۳۴۶ و احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۳۳.

۲. موسوعة کلمات الامام الحسين، معهد تحقیقات باقر العلوم، قم، دار المعروف، اول، ۱۴۱۵ ق، ص ۵۱۱ و ینابيع المودة، ج ۲، ص ۴۱۶.

شه سوی میدان بی‌امان می‌رفت
 نو گلان تشنه باغبان می‌رفت
 دختری آمد راه میدان بست
 سوره کوچک ره به قرآن بست
 بابا! از وداعی که با حرم کردی
 شد به من معلوم بر نمی‌گرددی
 شه به یاد آورد روی نیلی را
 بوسه‌باران کرد جای سیلی را
 امام حسین علیه السلام با شنیدن این
 سخن، بسیار اشک ریخت و آن‌گاه
 رقیه صدا زد: «بابا! مانع نمی‌شوم.
 صبر کن تا تو را ببینم.» آن حضرت،
 او را در آغوش گرفت و لبهای
 خشکیده‌اش را بوسید. در این هنگام،
 آن نازدانه ندا داد: «الْعَطَشُ الْعَطَشُ فَإِنَّ
 الظَّمَا قَدْ أَخْرَقَنِي؛ [بابا] تشنه‌ام، تشنه‌ام،
 شدت تشنگی، [جگر] مرا آتش زده
 است.» امام حسین علیه السلام به وی فرمود:
 «کنار خیمه بنشین تا برای تو آب
 بیاورم.» آن‌گاه امام حسین علیه السلام
 برخاست تا به سوی میدان برود. باز
 هم او، دامن پدر را گرفت و با گریه
 گفت: «یا أَبَتُ أَيْنَ تَمْضِي عَنَّا؟؛ باباجان
 چرا از پیش ما می‌روی؟»

امام یک بار دیگر آن دردانه را در
 آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با
 دلی پُر خون از او جدا شد.^۱

شبهه این قصه با تفاوت‌هایی از
 هلال و دیگران نقل شده است که در
 آینده به آنها اشاره می‌شود. احتمال
 دارد که تعدد این داستانها به سبب
 وداعهای متعدد حضرت باشد و
 احتمال می‌رود که یک قصه با بیانهای
 مختلفی نقل شده است که ما به اهم
 آن نقلها اشاره می‌کنیم.

۵. هنگامی که زینب علیها السلام در کوفه
 با سر بریده ابا عبد الله علیه السلام مواجه شد،
 اشعاری سرود که در ضمن آن آمده
 است: «یا أُخِي فَاطِمَةُ الصَّغِيرَةُ كَلَّمَهَا فَقَدَّ
 كَادَ قَلْبُهَا أَنْ يَدُوبَا؛^۱ ای برادرم! با فاطمه
 کوچک سخن بگو که نزدیک است
 قلبش ذوب شود [و تهی شود].»

۱. وقایع عاشورا، سید محمد تقی مقدم، ص ۴۵۵
 و حضرت رقیه، شیخ علی فلسفی، ص ۵۵۰؛ به
 نقل از: ستاره درخشان شام، ص ۲۰۰.
 ۱. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، بیروت،
 مؤسسة الوفاء، ج ۴۵، ص ۱۱۵.

می‌زیسته است، در ضمن این قصیده آشکارا دوبار، نام رقیه را آورده است:

وَسَكِينَةٌ عَنْهَا السَّكِينَةُ فَارَقْتِ
لَمَّا ابْتَدَيْتِ بَفُرْقَةٍ وَتَغَيَّرِ
وَرَقِيَّةٌ رَقُّ الْحُسُودِ لِضَعْفِهَا
وَعَدَا يُغْذِرُهَا الَّذِي لَمْ يَغْذُرْ
وَلِأَمِّ كُلُّهُمِ يَجِدُ جَدِيدَهَا
لِثَمِّ عَقِيبِ دَمُوعِهَا لَمْ يَكِرْ
لَمْ أَنْسِبْهَا وَسَكِينَةَ وَرَقِيَّةَ
يَبْكِينَتُهُ بِتَحْسُّرٍ وَتَرْقُورِ
يَدْعُونَ أُمَّهُمْ الْبَتُولَةَ فَاطِمَةَ
دَعْوَى الْحَزِينِ الْوَالِدِ الْمُتَحَيِّرِ
يَا أُمَّنَا هَذَا الْحُسَيْنُ مُجْدَلًا
مُلْقَى عَقِيرًا مَثَلُ بَدْرِ فَرِهِرِ...
وَعَبِيدُكُمْ سَيِّفُ قَتَى ابْنِ عُمَيْرَةَ

شهر شیعیه، همچون: محمد بن ابی عمیر و یونس بن عبد الرحمان را آورده است که از وی روایت نقل کرده‌اند. همچنین وی، طبق نقل امام باقر علیه السلام از جمله راویان زیارت معروف عاشورا است.

(رک سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، شیخ علی ابو الحسنی (منذر)، ص ۱۴۰ و ۱۴۱، به نقل از: ستاره درخشان شام، ص ۲۰).

فاطمه صغیره در ذهن متأخران و متقدمان بر رقیه اطلاق می‌شده است. با توجه به اینکه فاطمه، دختر بزرگ امام حسین علیه السلام بوده و به عقد حسن مثنی در آمده است، نمی‌تواند این فاطمه، همان فاطمه باشد. پس باید دختر دیگری برای ابا عبد الله علیه السلام باشد که به سر بابا خیره خیره نگاه می‌کرده است.

۶. اشعار سیف بن عمیره نخعی

کوفی^۱ که در دوران امام صادق علیه السلام

۱. سیف از اصحاب بزرگوار امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام و از راویان برجسته و مشهور شیعه بوده است که رجال شناسان بزرگی چون شیخ طوسی در فهرست، نجاشی در رجال، علامه حلی در خلاصه الاقوال، ابن داوود در رجال و علامه مجلسی در وجیزه به وثاقت وی تصریح کرده‌اند.

ابن ندیم در فهرست خویش، وی را از آن دسته از مشایخ شیعه می‌شمارد که فقه را از ائمه علیهم السلام روایت کرده‌اند. شیخ طوسی در رجال خویش، وی را صاحب کتابی می‌داند که در آن از امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده است. مرحوم سید بحر العلوم در الفوائد الرجالیه لیستی از راویان

عَبْدُ لَبِيدٍ عَيْدٍ حَيْدَرٍ قَتْبَرُ...^۱ در اشعار فوق دو بار به نام رقیه اشاره شده است.

۷. هلال بن نافع می گوید که در میان دو صنف لشکر (دشمن) ایستاده بودم. کودکی از حرم امام حسین رضی الله عنه بیرون آمد. امام به سوی میدان می آمد که کودک با گامهای لرزان، دوان دوان خود را به امام رسانید و دامن آن حضرت را گرفت و گفت: «یا اَبَةَ! أَنْظِرْ إِلَيَّ فَإِنِّي عَطْشَانٌ؛ ای پدر! به من بنگر و ببین من تشنه ام.»

این تقاضا آن چنان جانسوز بود که اشک از دیدگان امام حسین رضی الله عنه جاری ساخت و فرمود: «بُنَيَّةُ اللَّهِّ

يُسْتَيْكُ فَإِنَّهُ وَكَيْلِي؛ دخترم [می دانم تشنه ای] خداوند تو را سیراب کند که او وکیل [و پناهگاه] من است.» هلال گفت: «پرسیدم این دختر چه کسی بود و با امام حسین رضی الله عنه چه نسبتی داشت؟» گفتند: «او رقیه دختر سه ساله امام حسین رضی الله عنه بود.»^۱

در قصه کربلا داستان به این صورت آمده است که چون حضرت خواست به میدان برود، التفاتی به سوی دخترش کرد. او از زنان جدا شده بود و در گوشه ای می گریست و ندبه می کرد. امام نزد او آمد و وی را تسلی داد و این زبان حال اوست:

هَذَا الْوَدَاعُ عَزِيزَتِي وَالْمَلْتَقَى
يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ حَوْضِ الْكَوْثَرِ

۱. المنتخب فی جمع المراتی والخطب المشتهر بالفخری، شیخ فخر الدین طریحی، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲ م، ج ۲، ص ۳۳۶؛ سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، همان، ص ۳۲۰؛ اعیان الشیعه، سید محسن امین، تحقیق سید حسن امین، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق، ج ۷، ص ۳۲۶؛ ستاره درخشان شام، همان، ص ۲۱ و ادب الطف، سید جواد شبّر، بیروت، مؤسسة البلاغ، ج ۱، ص ۱۹۶.

۱. الوقایع والحوادث، محمد باقر ملبیوی، قم، انتشارات دین و دانش، ج ۳، ص ۱۹۲؛ سوگنامه آل محمد رضی الله عنهم، محمدی اشتهااردی، قم، انتشارات ناصر، ۱۳۷۵ ش، ص ۳۴۰؛ نامبرده از انوار الشهاده نقل کرده است؛ سرگذشت جانسوز حضرت رقیه، ص ۲۲.

۸ عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه‌ها ریختند، آنجا در مجموع ۲۳ کودک از اهل بیت‌علیهم السلام را یافتند. به عمر سعد گزارش دادند که این ۲۳ کودک بر اثر شدت تشنگی در خطر مرگ هستند. وی اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی نوبت به حضرت رقیه رسید، آن حضرت، ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد.

یکی از سپاهیان دشمن پرسید: «کجا می‌روی؟» حضرت رقیه فرمود: «بابایم تشنه بود. می‌خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم.» او گفت: «آب را خودت بنوش که پدرت را با لب تشنه شهید کردند.» حضرت رقیه گریه‌کنان گفت: «پس من هم آب نمی‌آشامم.»^۱

البته این نقل سازگاری ندارد با آنچه که در رابطه با قصه خرابه آمده

ای عزیز من! این آخرین وداع است و ملاقات روز قیامت نزد حوض کوثر خواهد بود.

فَدَعَى الْبُكَاءَ وَاللَّاسَارَ تَهَيُّبِيءِ
وَاسْتَشْعِرِي الصَّبْرَ الْجَمِيلَ وَبَادِرِي
گریه را رها کن، برای اسارت مهیا باش و بردباری نیکو را شعار خود قرار بده:

وَإِذَا رَأَيْتَنِي عَلَى وَجْهِ الثُّرَى
دَامِي الْوَرِيدِ مُبْضِعًا فَتَصَبَّرِي
و چون پیکر قطعه قطعه من را روی خاک مشاهده کردی، در حالی که از رگهایم خون جاری است، شکیبایی کن.

در پاورقی، صفحه ص ۵۱۸، اضافه کرده است که در لحظه وداع، دخترکی از آن حضرت، آب مطالبه کرد. حضرت به او فرمود که به نزد تو باز خواهم گشت و شاید مراد از بازگشت، سر مقدس آن حضرت بوده است. [که نزد رقیه بازگشت]؛ واللّه العالم.^۱

۱. سرگذشت جانسوز رقیه، ص ۲۹؛ ثمرات الحیاة، ج ۲، ص ۳۸؛ به نقل از: ستاره درخشان شام، ص ۲۰۲.

۱. همان، ص ۵۱۸ و ۵۱۹.

رقیه در کتب تاریخی قرن هفتم به

بعد

۱. قدیمی‌ترین مورّخی که درباره این کودک به عنوان دختر امام حسین رضی الله عنه و قصّه او در شام سخن گفته است، مورّخ خبیر عماد الدین حسن بن علی بن محمّد طبری، معاصر خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب «کامل بهائی» است.^۱

او می‌نویسد: «زنان خاندان نبوت، در حال اسیری، حال مردانی را که در

۱. مرحوم شیخ عباس قعی درباره کتاب کامل بهائی می‌نویسد: «کتاب کامل بهائی نوشته عماد الدین طبری، شیخ عالم ماهر خبیر متدرّب نحریر متکلم جلیل محدث نبیل و فاضل فهامه، کتابی پرفایده است که در سنه ۶۷۵ ق تمام شده و قریب به ۱۲ سال همت شیخ مصروف بر جمع‌آوری آن بوده است؛ اگر چه در اثنای آن چند کتاب دیگر تألیف کرده است. سپس می‌افزاید از وضع آن کتاب معلوم می‌شود که نُسخ اصول و کتب قدمای اصحاب نزد او موجود بوده است؛ از جمله کتاب «الهاویه فی مثالب معاویه» تألیف قاسم بن محمّد بن احمد مأمونی از علمای اهل سنت. رک: ستاره درخشان شام، همان، ص ۱۵ و فوائد الرضویة، ص ۱۱۱.

است که حضرت رقیه، سراغ بابا را می‌گرفت و گویا از شهادت او اطلاع نداشت؛ ولی به این مقدار می‌تواند مؤید باشد که دختری به این نام، از دختران امام حسین رضی الله عنه بوده است. همچنین نقل شده است که رقیه لحظه نماز ظهر، سجّاده بابا را پهن کرد و منتظر آمدن او بود که نماز گزارد.^۱

همچنین نقل شده است که این نازدانه در شب شام غریبان، کنار جسد بابا بوده است.^۲ این مطلب، ناسازگار است با آنچه در کتب معتبر تاریخی قرن هفتم به بعد آمده است، یعنی اینکه بانوان، مرگ و شهادت پدران را از کودکان پنهان می‌کردند و گویا شخص رقیه از شهادت بابا خبر نداشته است.

۱. حضرت رقیه، علی فلسفی، ص ۷، به نقل از: ستاره درخشان شام، ص ۲۰۳.
۲. رک: ستاره درخشان شام، ص ۲۰۴ و سرگذشت جانسوز رقیه، ص ۲۷.

۲. مرحوم شیخ عباس قمی نیز عین نقل طبری را در منتهی الآمال^۲ آورده و بیان کرده است که رقیه دختر امام حسین علیه السلام در کنار سر بریده بابا جان داد.

به قربان سرت بابا بگرده دختر بابا کدامین دست گین آخر بریده حنجرت بابا تو را ای لاله زهرا، که از شاخه جدا کرده مرا چون بلبل شیدا به داغمت مبتلا کرده الهی بشکند دستی که رگهای تو به بریده نداده گوئیا آبت که لبهای تو خشکیده

۳. در چند کتاب دیگر که به اسامی آنها اشاره می‌شود، به صورت مفصل مطرح شده است که حسین، دختر خردسالی به نام رقیه داشت که چهار سال از عمر مبارکش می‌گذشت. شبی از خواب بیدار شد، در حالی که سخت پریشان به نظر می‌رسید و جویای پدر شد و پرسید:

کربلا شهید شده بودند، بر پسران و دختران ایشان پوشیده می‌داشتند و هر کودکی را وعده می‌دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است و بازمی‌آید؛ تا اینکه ایشان را به خانه یزید آوردند. دخترکی چهارساله بود. شبی از خواب بیدار شد و گفت: «پدر من حسین کجاست؟ این ساعت، او را در خواب دیدم که سخت پریشان بود.» زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و صدای زاری از ایشان برخاست. یزید خفته بود، از خواب بیدار شد و از ماجرا سؤال کرد. خبر بردند که ماجرا چنین است. آن لعین در حال [و بی‌درنگ] گفت: «بروند سر پدر[ش] را بیاورند و در کنار او نهند.» سپس آن سر مقدس را بیاوردند و در کنار آن دختر چهار ساله نهادند. پرسید: «این چیست؟» گفتند: «سر پدر توست. آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز، جان به حق تسلیم کرد.»^۱

المصطفوی، ج ۲، ص ۱۷۹.

۲. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، چاپ اسلامیة.

ج ۱، ص ۳۱۶؛ همان، چاپ مؤسسه انتشارات

هجرت، ج ۱، ص ۸۰۷.

۱. کامل بهائی، عماد الدین طبری، قم، مکتبه

دیگران از علمای اهل تسنن و شیعه می‌نویسند: «امام حسین علیه السلام دارای ده فرزند، [یعنی] شش پسر و چهار دختر بوده است.» سپس می‌نویسد: «دختران او عبارت‌اند از: سکینه، فاطمه صغری، فاطمه کبری و رقیه علیهنّ السّلام.» و در ادامه می‌گوید: «رقیه پنج سال یا هفت سال داشت و در شام وفات کرد.»^۲

۶. مرحوم آیت الله حاج میرزا حبیب الله کاشانی از فقهای گرانقدر اسلام، یکی از دختران امام حسین علیه السلام را رقیه دانسته و در منتخب التواریخ نیز چنین آمده است: آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرمود و شاید اسم شریفش رقیه بود، از صبايای^۳ حضرت ابا عبد الله علیه السلام بوده است؛ چون مزاری موجود در خرابه

«پدرم کجاست که من هم‌اکنون او را [در خواب] دیدم. سرانجام، سر بریده پدر را برای او آوردند. او با دیدن سر بریده، ناله و گریه سر داد؛ آن‌گاه لب کوچک خود را بر لبهای پدر نهاد و گریه شدیدی کرد و از هوش رفت! هر چه تلاش کردند، به هوش نیامد، و این عزیز حسین علیه السلام در شام به شهادت رسید.»^۱

۴. محمد حسن قزوینی به نقل از بعضی آثار اصحاب نقل کرده است که نام یکی از دختران امام حسین علیه السلام فاطمه صغری بوده است^۱ که همان رقیه باشد.

۵. علامه حائری می‌نویسد که بعضی مانند محمد بن طلحه شافعی و

۱. نفس المهموم، شیخ عباس قمی، قم، انتشارات بصیرتی، و چاپ انتشارات مکتبه العیدریه، اول، ۱۳۷۹ ش، ص ۴۱۵ و ۴۱۶؛ معالی السبطين، حائری، بیروت، مؤسسة النعمان، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۱۷۰؛ اللمة الساکبة، محمد باقر بهبهانی، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ج ۵، ص ۱۴۱.

۱. ریاض الاحزان، محمد حسن قزوینی، ص ۱۴۴، به نقل از: قصه کربلا، ص ۵۱۸.

۲. معالی السبطين، همان، ج ۲، ص ۲۱۴؛ سرگذشت جانسوز حضرت رقیه، ص ۹، به نقل از ستاره درخشان شام، همان، ص ۱۹۷.

۳. دختران.

یکی از دختران امام حسین علیه السلام دانسته است.^۲

همچنین در اخبار الطوال دینوری، صفحه ۲۶۲، ابصار العین فی انصار الحسین، صفحه ۳۶۸، کشف الغمّه، جلد ۲، صفحه ۲۱۶، علائم، جلد امام حسین، صفحه ۳۳۱، مصباح الحرمین، عبد الجبار بن زین العابدین اشکوئی و... نام رقیه به عنوان دختر امام حسین آمده است.

از مجموع آنچه گفتیم به خوبی برای انسان اطمینان حاصل می شود که امام حسین علیه السلام دختری به نام رقیه داشته است که با وضع دلخراش در خرابه شام جان داده است.

مادر رقیه کیست؟

از پرسشهای دیگری که فراوان درباره این نازدانه، مطرح می شود، این است که مادر حضرت، کدام یک از همسران امام حسین علیه السلام بوده است؟ متأسفانه تاریخ نویسان در این زمینه

شام، منسوب به این مخدّره و معروف است به مزار رقیه.^۱

۷. عبد الوهّاب بن احمد شافعی مصری، مشهور به شعرانی (متوفای سال ۹۳۷ ق) در کتاب المنن، باب دهم می نویسد: «نزدیک مسجد جامع دمشق، بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضرت رقیه دختر امام حسین علیه السلام معروف است. بر روی سنگی واقع در درگاه این مرقد چنین نوشته است: «هَذَا الْبَيْتُ بِقَعَّةِ شُرُقَّتْ بِأَلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِنْتِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ رَقِيَّةَ؛ این خانه، مکانی است که به ورود آل پیامبر و دختر امام حسین علیه السلام [حضرت] رقیه شرافت یافته است.»^۱

۸. ریاحین الشریعه نیز تحت

عنوان «بانوان دشت کربلا» رقیه را

۱. تذکرة الشهداء، ملا حبیب الله کاشانی، منتخب التواریخ، ۲۹۹، به نقل از: ستاره درخشان شام، همان، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۱. سرگذشت جانسوز حضرت رقیه، ص ۵۳ و

ستاره درخشان شام، همان، ص ۱۳ - ۱۴.

۲. ریاحین الشریعه، محلّاتی، کتابفروشی اسلامیه،

ج ۳، ص ۳۰۹.

بوده است؛ ولی در این باره، هیچ مستند تاریخی در بین نیست.^۲

و شیخ مفید، «امّ اسحاق بنت طلحه» را مادر فاطمه بنت الحسین معرفی کرده است.^۳

وفات جانسوز

ز اشک دیده به خاک خرابه بنو شتم
به طفل خانه به دوش خانه لازم نیست
نشانه آبله و سنگ و کعب و نی کافیت
دگر به لاله رویم نشانه لازم نیست
به سنگ قبر من بی گناه بنویسید
سیر سلسله را تازیانه لازم نیست
عدو بهانه گرفت و زد به او گفتم
بزن مرا که یتیم را بهانه لازم نیست
سن مبارک حضرت رقیه در لحظه
وفات شهادت گونه اش، سه یا چهار
سال بوده است و برخی نیز آن را پنج
سال و هفت سال گفته اند.

علّامه بیرجندی در «وقایع الشهور»
و «ریاض القدس» وفاتش را در روز
پنجم صفر سال ۶۱ ق دانسته اند.^۴

۲. السیده رقیه، عامر الحلو، ص ۴۲، به نقل از:
ستاره درخشان شام.
۳. ترجمه ارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۳۷.

نیز اختلاف دارند که به آنها اشاره می شود:

۱. شاه زنان؛ علّامه حائری می گوید:
«رقیه پنج سال یا هفت سال داشت و در شام وفات کرد. مادرش «شاه زنان» دختر یزدجرد بود.»^۱ در نتیجه، وی خواهر تنی حضرت امام سجاد علیه السلام بوده است.

۲. امّ اسحاق؛ جمعی گفته اند مادر او «امّ اسحاق» بوده که قبلاً همسر امام حسن علیه السلام بود و آن حضرت به برادرش امام حسین علیه السلام وصیت کرد که با او ازدواج کند، و فضایل بسیاری برای او برشمرد و این دختر از او به دنیا آمده است.^۱

۳. امّ جعفر قضاعیه؛ نقل دیگر این است که مادر وی، «امّ جعفر قضاعیه»

۱. معالی السبطین، همان، ج ۲، ص ۲۱۴؛ سرگذشت جانسوز حضرت رقیه، ص ۹، به نقل از: ستاره درخشان شام، ص ۱۹۷.

۱. زندگانی چهارده معصوم، عمادزاده، ج ۱، ص ۶۳۳؛ کشف القمّه، اربلی، همان، ج ۲، ص ۲۱۶؛ ابصار العین فی انصار الحسین، ص ۳۶۸؛ اخبار الطوال، دینوری، قم، منشورات الرضی، ص ۲۶۲.

«این گریه و زاری از کجاست؟» پس از جستجو وی را از جریان با خبر کردند.

آن ملعون گفت: «سر پدرش را نزد او ببرید!»

آن سر مقدس را در زیر سرپوشی قرار دادند و در مقابل او نهادند. کودک پرسید: «این چیست؟» گفتند: «سر پدرت حسین است.» دختر امام حسین علیه السلام سرپوش را برداشت، و چون چشمش به سر مبارک پدر افتاد، ناله‌ای از دل کشید و بی‌تاب شد و گفت: «یا اَبْتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَكَ بِدِمَائِكَ؟ يَا اَبْتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَكَ؟ يَا اَبْتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي اَيْتَمَنِي عَلَي صِغَرٍ سِنِّي؟ يَا اَبْتَاهُ! مَنْ لِّلْيَتِيْمَةِ حَتَّى تَكْبُرَ...؟ يَا اَبْتَاهُ! لِيَتَنِي تَوَسَّدْتُ التُّرَابَ وَلَا اَرَى شَيْئَكَ مُخَضَّباً بِالدِّمَاءِ؛ ای پدر! چه کسی تو را به خونت رنگین کرد؟! چه کسی رگهای تو را برید؟! ای پدر! چه کسی مرا در خردسالی یتیم کرد؟! ای پدر! چه کسی یتیم تو را بزرگ خواهد کرد؟! ای پدر ای کاش من در خاک آرمیده بودم و محاسن به خون

آنچه خیلی دلخراش و جانسوز است، نحوه وفات و جان دادن رقیه است که در این جا به کیفیت وفات آن نازدانه با توجه به منابع موجود اشاره می‌شود:

۱. آنچه در کامل بهائی آمده است

که پیش‌تر به آن اشاره شد.^۲

۲. آنچه در برخی کتابها همچون:

نفس المهموم، دمعۃ الساکبه و... آمده، به این شرح است:

حسین علیه السلام دختر خردسالی داشت

که سن مبارکش ۳ یا ۴ سال بود. شبی از خواب پرید، در حالی که سخت پریشان به نظر می‌رسید، جوای پدر شد و پرسید: «پدرم کجاست که من هم‌اکنون او را در خواب دیدم؟» بانوان وقتی این سخن را از او شنیدند گریستند و کودکان دیگر نیز ناله و زاری سردادند.

چون صدای شیون آنان بلند شد، یزید از خواب برخاست و پرسید:

۱. رک: ستاره درخشان شام، ص ۱۹۹.

۲. کامل بهائی، ج ۲، ص ۱۷۹.

خضاب شده تو را نمی دیدم.» آن گاه لبهای کوچک خود را بر لبهای پدر نهاد و گریه شدیدی کرد و از هوش رفت. هر چه تلاش کردند به هوش نیامد و این عزیز حسین رضی الله عنه در شام به شهادت رسید.^۱

محدث قمی اضافه می کند: «بعضی این خبر را به وجه ابسط نقل کرده اند و مضمونش را یکی از اعظام رحمة الله به نظم آورده است و من در این مقام به همان اشعار اکتفا می کنم.»^۱

یکی نو غنچه ای از باغ زهرا بجست از خواب نوشین بلبل آسا به افغان از مژه خوناب می ریخت نه خونابه که خون ناب می ریخت بگفت: ای عمّه باایم کجا رفت؟ بُد این دم در برم، دیگر چرا رفت؟ بناگه گشت غایب از بر من بین سوز دل و چشم تر من حجازی بانوان دل شکسته

به گرداگرد آن کودک نشسته ز آه و ناله و از بانگ افغان یزید از خواب برپا شد هراسان بگفتا کاین فغان و ناله از کیست خروش و گریه و فریاد از چیست؟ یکی کودک ز شاه سر بریده در این ساعت پدر در خواب دیده کنون خواهد پدر از عمّه خویش وزین خواهش جگرها را کند ریش سر بایش برید این دم به سویش چو بیند سر، برآید آرزویش به پیش روی کودک سر نهادند ز نو بر دل، غم دیگر نهادند بگفتش دختر سلطان والا که آن کس را که خواهی، هست اینجا چو این بشنید خود برداشت سرپوش چون جان بگرفت آن را در آغوش بگفت: ای سرور و سالار اسلام ز قتلت مر مرا روز است چون شام پدر، بعد از تو محنتها کشیدم بیابانها و صحراها دویدم مرا بعد از تو ای شاه یگانه پرستاری بُشد جز تازیانه ز کعب نیزه و از ضرب سیلی تنم چون آسمان، گشته است نیلی

۱. نفس المهموم، ص ۴۵۶؛ معالی السبطين،

ص ۱۷۰ والدمعة الساکبه، ص ۱۴۱.

۱. منتهی الآمال، همان (چاپ اسلامیه)، ج ۱،

او را به دامن گرفتم تا خوابش برد و سر نورانی سیدالشهداء در طشت طلا مقابل ما قرار داشت. ساعتی گذشت که صدای گریه اسرا از خرابه شام بلند شد. به طرف طشت نگاه کردم دیدم که از چشمهای امام حسین علیه السلام اشک جاری شده است. تعجب کردم! پس دیدم آن سر نورانی به قدر چهار ذراع گویا بلند شد و لبهای مبارکش به حرکت آمد و به آواز اندوهناک و ضعیفی از آن دهان معجزیان بلند شد و گفت: «اللَّهُمَّ هُوَلاءِ أَوْلادِنَا وَأَكْبَادِنَا وَهُوَلاءِ أَصْحَابِنَا؛ خداوند! اینان اولاد و جگرگوشه‌های ما و اینها اصحاب ما هستند.»

طاهری گوید که از مشاهده این حال، وحشت و دهشت بر من غلبه کرد. شروع به گریه کردم و بالای قصر رفتم. دیدم تمامی اهل بیت اطهار علیهم السلام طفل صغیری را در میان گرفته‌اند و آن دختر، خاک بر سر می‌ریزد و با ناله و فغان می‌گوید: «یا عَمَّتِی وَیا اُخْتِی اَبی اَیْنِ اَبی اَیْنِ اَبی؛ ای عمه! و ای خواهر پدر [بزرگوار] من!

بیان کرده بگفت ای شاه محشر تو برگو کی بریدت سر ز پیکر مرا در خردسالی در پدر کرد اسیر و دستگیر و بی‌پدر کرد همی گفت و سرشاهش در آغوش به ناگه گشت از گفتار خاموش خدیو بانوان دریافت آن حال که پرزد ز آشیان آن بی‌پر و بال از این غم شد به آل الله اطهار دوباره کربلا از نو نمودار! ۳. نقل طاهر دمشقی، که این نقل، نکات جانسوزی دارد و بدین سبب به مطلب، افزوده شد. طاهر بن عبدالله دمشقی گوید که من ندیم یزید بودم و شبها برای او صحبت می‌کردم [تا خوابش ببرد].

شبی به من گفت: «امشب، وحشت [شدیدی] بر من غالب آمده و قلبم در تپش افتاده و دلم از غصه و غم پر شده است و حال نشستن و صحبت ندارم.» طاهر می‌گوید: «سر

۱. منتهی الآمال، همان، ج ۱، ص ۳۱۷، با تلخیص.

من و ظلمش به من و اهل بیتم انتقام بگیر؛ و به زودی ستمگران خواهند دانست به چه جایگاهی منتقل می‌شوند.»

وقتی یزید این جملات را شنید بدنش به لرزه در آمد و نزدیک بود که بندهایش از هم بگسلد. سپس از سبب گریه اهل بیت علیهم السلام پرسید، و دستور داد که سر بریده را به خرابه، نزد آن صغیره ببرند.

اهل بیت علیهم السلام وقتی متوجه آوردن سر بریده شدند همه به استقبال آن سر شتافتند و با تحویل گرفتن سر، پروانه‌وار، گرد آن سر، عزاداری برپا کردند. نگاه [رقیه] صغیره به سر مبارک افتاد. پرسید: «ما هذا الرأس؟» این سر کیست؟ گفتند: «این سر پدرت [حسین] است.» سپس آن مظلومه سر مبارک را از طشت برداشت و در بر گرفت و شروع به گریه کرد و گفت: «پدرجان! کاش من فدای تو می‌شدم. کاش قبل از امروز کور و نابینا بودم! کاش می‌مردم و در

پدر من کجاست؟! پدر من کجاست؟!» از آنها پرسیدم: «چه چیز باعث این همه ناله و گریه شده است؟» گفتند: «طفل صغیر سید الشهداء پدرش را در خواب دیده و بیدار شده است و از ما پدر خود را می‌خواهد. هر چه به وی تسلی می‌دهیم آرام نمی‌گیرد.»

طاهر می‌گوید نزد یزید برگشتم و دیدم از خواب بیدار شده است و از وحشت، مانند برگ بید می‌لرزد. آن‌گاه، سر بریده به یزید رو کرد و گفت: «ای پسر معاویه! من در حق تو چه کردم که با این ظلم و ستم، اهل بیتم را در خرابه جا داده‌ای؟»

«ثُمَّ تَوَجَّهَ الرَّأْسُ الشَّرِيفُ إِلَى اللَّهِ الْخَبِيرِ اللَّطِيفِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ [انْتَقِم] مِنْهُ بِمَا عَامَلَ بِي وَظَلَمَنِي وَأَهْلِي [وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ]؛^۱ آن‌گاه، آن سر مبارک و شریف به سوی خداوند خبیر و لطیف توجه و عرض کرد: خداوند! از یزید به کیفر رفتارش با

تا در آنجا به سوگواری پردازند. اهل بیت علیهم السلام در آن مکان، هفت روز عزاداری کردند و هر روز، گروه زیادی از زنان شام، گرد آنان جمع می شدند و عزاداری داشتند. این سوگواری به قدری شدید بود که اطرافیان یزید از جمله مروان پیشنهاد دادند که اهل بیت علیهم السلام را به مدینه برگردانند و گرنه حکومت یزید به خطر خواهد افتاد.^۲ این ماجرا، بنا بر قاعده، قبل از رحلت رقیه بوده است؛ چون ورود اهل بیت علیهم السلام به شام، اول صفر سال ۶۱ ق و رحلت این شاهزاده خانم، پنجم و یا بعد از آن بوده است.

به هر حال، مرگ رقیه در خرابه شام غوغا برپا کرد و به قدری زنان، به ویژه عمه ها گریه کردند که قابل انعکاس و تصور نیست؛ به ویژه در آن زمانی که فردی را آوردند تا بدن نازنین نازدانه حسین را غسل دهد. برخی نقل کرده اند که زن غسله،

زیر خاک می بودم و نمی دیدم محاسن مبارک تو به خون خضاب شده است! سپس آن مظلومه، دهان خود را بر دهان پدر نهاد و آن قدر گریست که بیهوش شد. وقتی اهل بیت علیهم السلام او را حرکت دادند، دیدند که روح مقدسش از دنیا مفارقت کرده است.

این مظلومه، همان رقیه است که مزاری در خرابه شام به او منسوب است.^۱

شب غریبان به شام ویران سحر ندارد چرا نمیرد کسی که دیگر پدر ندارد به صورت من به بازوی من بود نشانه ز ضرب سیلی ز کعب نیزه و تازیانه

غوغا در خرابه شام

در تاریخ آمده است که حضرت زینب (و یا امّ کلثوم) اجازه خواست تا برای حسین علیه السلام سوگواری کنند. یزید هم موافقت کرد و دستور داد که اهل بیت علیهم السلام را به دار الحجاره ببرند

۱. منتخب التواریخ، میرزا هاشم خراسانی، انتشارات علمیه اسلامی، باب پنجم، ص ۲۹۹ و ستاره درخشان شام، ص ۲۱۱.

۲. مقام زخار، فرهاد میرزا، تهران، انتشارات اسلامی، ص ۵۷۹ و قصه کربلا، ص ۵۲۰.

کرامتی از رقیه

مرقد شریف این نازدانه در خرابه شام، خاطرات تلخ و شیرین فراوانی از خود در سینه تاریخ ثبت کرده است. جا دارد انسان در مقابل ضریح این نازدانه عرض کند:

اینجا محیط سوز و اشک و آه و ناله است
 اینجا زیارتگاه زهرای سه ساله است
 اینجا دمشقها گلی پژمرده دارند
 در زیر گل مهمان سیلی خورده دارند
 اینجا دل شب کودکی هجران کشیده
 گلبوسه بگرفته زرگهای بریده
 اینجا بهشت دسته گلهای مدینه است
 اینجا عبادتگاه کلثوم و سکینه است
 اینجا زچشم خود گلاب افشاند زینب
 اینجا نماز شب نشسته خوانده زینب
 اینجا به خاکش هر وجب دردی نهفته
 اینجا سه ساله دختری بی شام خفته
 اینجا نخفته چشم بیدار رقیه
 اینجا حسین آمد به دیدار رقیه
 اینجا قضا بر دختر هجران ورق زد
 اینجا رقیه پرده یکسو از طبق زد
 اینجا همای فاطمه آواز کرده
 اینجا کبوتر از قفس پرواز کرده

دست از غسل کشید و پرسید:
 «سرپرست این اسیران کیست؟»
 حضرت زینب رضی الله عنها فرمود: «چه می خواهی؟» غساله گفت: «بیماری این دخترک چه بوده است که بدنش کبود شده است؟»

حضرت زینب رضی الله عنها در پاسخ فرمود:
 «ای زنا! او بیمار نبود، این کبودیها آثار تازیانه و ضربه های دشمنان است.»^۱

بیا غساله در ویران
 بشو این پیکر بی جان ولی آهسته آهسته
 رقیه مرغ خوش الحان
 فدای گل نموده جان
 به گردش عمه ها نالان
 ولی آهسته آهسته
 نگه کن زردی رویش
 سیه گردیده بازویش
 بشو غساله گیسویش
 ولی آهسته آهسته

۱. الوقایع والحوادث، ج ۵، ص ۸۱؛ ستاره درخشان شام، همان، ص ۲۲۰؛ زینب، فروغ تابان کوثر، ص ۳۶۶.

ترتیب اثر نمی‌دهد. شب دوم، دختر وسطی سید باز همین خواب را می‌بیند و به پدر می‌گوید؛ ولی او همچنان ترتیب اثری نمی‌دهد. شب سوم، دختر کوچک‌تر سید همین خواب را می‌بیند و به پدر می‌گوید؛ باز ترتیب اثر نمی‌دهد.

شب چهارم، خود سید، آن مخدّره را در خواب می‌بیند که به طریق عتاب می‌فرماید: «چرا والی را خبردار نکردی؟!»

صبح، سید نزد والی شام می‌رود و خوابش را برای او بیان می‌کند. وی دستور می‌دهد علما و صلحای شام، از سنی و شیعه غسل کنند و لباسهای لطیف در بر کنند. آن‌گاه به دست هر کس که قفل درب حرم مقدس باز شد، همان کس برود، نیش قبر کند و جسد مطهر را بیرون آورد تا قبر تعمیر شود.

بزرگان و صلحای شیعه و سنی با غسل و لباس نظیف حاضر می‌شوند، قفل به دست هیچ یک باز نمی‌شود؛ جز با دست مرحوم سید ابراهیم.

اینجا شرر از دامن افلاک می‌ریخت زینب بر اندام رقیه خاک می‌ریخت از جمله قضایای خرابه شام، داستان ذیل است که خود کرامتی برای این نازدانه حسین است:

حاج میرزا هاشم خراسانی می‌نویسد: عالم بزرگوار، شیخ محمد علی شامی، از جمله علما و محصلان نجف بود. او به حقیر فرمود: «جدّ مادری بدون واسطه من، جناب آقا سید ابراهیم دمشقی که نسبش منتهی می‌شود به سید مرتضی علم الهدی و سن شریفش بیش از ۹۰ سال بوده، بسیار شریف و محترم بودند.

وی، سه دختر داشت و اولاد ذکور نداشت. شبی دختر بزرگ ایشان، جناب رقیه بنت الحسین علیها السلام را در خواب می‌بیند که می‌فرماید: «به پدرت بگو به والی بگوید میان قبر و لحد من آب افتاده و بدن من در اذیت است. بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند.»

دختر، جریان را به پدر می‌گوید، و سید از ترس اهل تسنن، به خواب

عنایت می‌کند که نامش را مصطفی می‌گذارند.

در پایان، والی تفصیل ماجرا را به سلطان «عبد الحمید عثمانی» نوشت، و او هم تولیت زینبیه و مرقد شریف رقیه ام کلثوم و سکینه را به سید واگذار کرد. اکنون هم آقای حاج سید عباس پسر آقا سید مصطفی پسر سید ابراهیم که ماجرایش ذکر شد، متصدی تولیت این اماکن شریفه است.

حاج میرزا هاشم خراسانی سپس می‌گوید: «گویا این قضیه در حدود ۱۲۸۰ ق اتفاق افتاده است.»^۱

مرحوم آیت الله سید هادی خراسانی نیز ماجرای را نقل می‌کند که مؤید قضیه فوق است. وی می‌نویسد: «روی پشت بام خوابیده بودیم که ناگهان مار، دست یکی از

هنگامی که کنار قبر می‌روند، تک تک افراد حاضر بر قبر کلنگ می‌زنند؛ ولی اثر نمی‌کند تا اینکه سید مزبور، کلنگ می‌زند و قبر شکافته می‌شود؛ آن‌گاه حرم را خلوت می‌کنند و لحد را می‌شکافند و می‌بینند که کفن آن مخدّره سالم است؛ ولی آب زیادی میان لحد جمع شده است. سید، بدن شریف مخدّره را از میان لحد بیرون می‌آورد و بر زانوی خود قرار می‌دهد. و سه روز به همین حالت بالای زانوی خود نگه می‌دارد. او مرتب گریه می‌کند تا آنکه لحد آن مخدّره تعمیر می‌شود. اوقات نماز، سید بدن مخدّره را بر بالای چیز نظیفی قرار می‌دهد و نماز می‌گذارد. از کرامت بدن این مخدّره در این سه روز این بود که سید نه محتاج غذا و آب می‌شود و نه محتاج تجدید وضو.

سید بعد از دفن آن مخدّره، دعا می‌کند تا خداوند پسری به او عنایت کند. در نتیجه خداوند پسری به او

۱. منتخب التواریخ، میرزا هاشم خراسانی، انتشارات علمیه اسلامیه، ص ۳۸۸، باب ششم و ستاره درخشان شام، ص ۱۱ و ۱۲، با تلخیص و تفسیر عبارات.

مرغ دلم خرابه شام آرزو کند تا با سه ساله دختر کی گفتگو کند آن دختری که قبله ارباب حاجت است حاجت رواست هر که بدین قبله رو کند تاریکی خرابه به چشمان اشکیار با رأس باب شکوه ز جور عدو کند خونین چو دید رأس پدر را رقیه خواست با اشک خویش خون ز رخس شستشو کند خوابید در خرابه که تا کاخ ظلم را با ناله یتیمی خود زیر و رو کند^۲ از آنچه گفتیم به خوبی به دست می‌آید که شواهد روایی روز عاشورا و بعد از آن، و منابع تاریخی قرن هفتم به بعد و شیاع و تسالم بین شیعیان به خوبی اثبات می‌کند که رقیه یکی از دختران امام حسین علیه السلام بوده است که در خرابه شام جان سپرده است.

البته به این مسئله نیز اذعان داریم که هر چه بر زبانها نسبت به ایشان جاری می‌شود، به‌ویژه بر زبان برخی مداحان بی‌اطلاع، قابل اثبات و تأیید نیست.

خویشان ما را گزید. وی مدتی مداوا کرد؛ ولی سود نبخشید. سرانجام فردی به نام سید عبد الامیر نزد ما آمد و گفت: «مار، کجای دست او را گزیده است؟» چون محل را به او نشان داد، بی‌درنگ دستی به آن موضع کشید و درد به کلی از بین رفت. سپس گفت: «من نه دعایی دارم و نه دوايي. فقط کرامتی است که از اجداد ما به ما رسیده است. هر سومی که از زنبور یا عقرب یا مار باشد، اگر آب دهان یا انگشت به آن بگذاریم خوب می‌شود. علتش نیز این است که جدم ما، در شام، موقعی که آب به قبر شریف حضرت رقیه افتاد، جسد حضرت رقیه علیه السلام را سه روز روی دست گرفت تا قبر شریف را تعمیر کردند، و از آنجا این اثر در خود، اولاد و نسلهای بعد از او باقی مانده است.»^۱

۱. کرامات و معجزات، سید هادی خراسانی، ص

۹، به نقل از: ستاره درخشان شام، ص ۱۳.

۲. همان، ص ۲۷۹.